

یاد آر! فتوای خون و جنون را

با فتوای آیت الله خمینی، در طول 2 ماه مرداد و شهریور 1367، حداقل نزدیک به پنج¹ هزار زندانی سیاسی و عقیدتی قتل عام شدند. آیت الله خمینی با بهانه قرار دادن حمله ی نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران از درون عراق به غرب کشور چنین فتوایی صادر کرد:

«... کسانی که در زندان های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می کنند محارب و محکوم به اعدام می باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رأی اکثریت آقایان حجة الاسلام نیری... (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده ای از وزارت اطلاعات می باشد. ... در زندان های مرکز استان کشور رأی اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم الاتباع می باشد، رحم بر محاربین ساده اندیشی است... آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند [اشدًا علی الکفار] باشند و...»

با این فتوا هزاران زندانی دگراندیش، و مخالف سیاسی و عقیدتی حکومت اسلامی، در محاکماتی 2 تا 3 دقیقه ای به اعدام محکوم، و دسته دسته تیرباران و یا به دار آویخته شدند. درباره ی علل سیاسی و ایدئولوژیک (عقیدتی) این کشتار بزرگ نظرات گوناگونی مطرح شده است:

- 1- برخی پذیرش پیشنهاد صلح سازمان ملل متحد (قطعنامه 598 شورای امنیت سازمان ملل) توسط خمینی، که برای او "نوشیدن جام زهر" بود، را دلیل فرمان قتل عام زندانیان می دانند. در همین رابطه عده ای می گویند خمینی با این کار می خواست خشم خود را از این شکست فرونشاند.
- 2- عده ای دیگر اما بر این باورند که پایان جنگ، پایان بهانه تراشی برای مشکلات اجتماعی و اقتصادی بود. این نگرانی که مردم به خاطر مشکلات مذکور دست به اعتراض و شورش بزنند وجود داشت و خمینی بر آن شد تا بازماندگان احزاب و سازمان های سیاسی را از میان بردارد تا سازمان دهندگانی احتمالی برای سامان دادن به اعتراض ها و شورش ها وجود نداشته باشد.
- 3- برخی حمله ی سازمان مجاهدین خلق ایران به غرب کشور را دلیل صدور فتوای قتل عام زندانیان سیاسی و عقیدتی می دانند. اینان بر این باورند که این حمله خمینی و حکومت اسلامی اش را دچار وحشت و سرآسیمگی کرد، و او و یاران اش بر آن شدند تا با کشتار زندانیان سیاسی و عقیدتی هم احتمال همکاری

¹ - تاکنون نام 4481 تن از قربانیان این قتل عام اعلام شده است. ر. ک. به سایت اینترنتی عصر نو، ب. آزاده، و ب. آذرکلاه، مرداد سال 1385.

زندانیان در اعتراض ها و شورش های ناشی از این حمله را از میان بردارند و هم با ایجاد رعب و وحشت آستی ناپذیری خود را با مخالفین حکومت بنمایانند. متن فتوی خمینی مورد استناد صاحبان چنین نظری است.

4- عده ای نیز بر این نظرند که پیش از حمله ی مجاهدین خلق، و نیز پیش از پذیرش قطعنامه ی شورای امنیت سازمان ملل، خمینی و یاران اش قصد "پاکسازی" زندان ها را داشتند. اعتصاب ها و مقاومت های درون زندان، بیماری خمینی و احساس این که مرگش به زودی فرا خواهد رسید، و نیز نشان دادن قاطعیتی هراس آور را صاحبان این نظر دلیل قتل عام سال 67 می دانند.

5- برخی دیگر از جمله "یرواند آبراهامیان" بر این نظرند که:

«پاسخ واقعی را در مورد اعدام های جمعی باید در فعل و انفعالات درون رژیم جست و جو کرد. با تحقق یافتن صلح، خمینی ناگهان دریافت که سیمان پربهایی را که به وسیله ی آن گروه های ناهمگون پیروان او، با هم پیوند یافته بودند، از دست داده است. برخی از این پیروان، میانه رو، برخی تندرو، گروهی اصلاح طلب، بعضی جزمی و بنیادگرا، دیگران واقع بین و عامه گرا، بخشی معمم و بخش دیگر افراد غیر معمم بودند که نهانی احساساتی بر ضد طبقه ی روحانی در دل می پروراندند. او همچنین دریافت که با وضع مزاجی متزلزلی که دارد، ممکن است به زودی صحنه را خالی کند و پیروان خود را از وجود یک رهبر بلندپایه محروم سازد. افزوده بر این، او متوجه این واقعیت نیز بود که در درون نظام عناصر منتقدی وجود دارند که آرزو می کنند شکاف پدید آمده بین رژیم و غرب و همچنین با گروه های مخالف میانه رو، از میان برخیزد.....»

کوتاه سخن این که، حمام خون با این هدف برپا گردید که هم یک غسل خون باشد و هم یک پاک سازی درونی. این هدف، با مجبور شدن منتظری به استعفا، دقیقاً به تحقق پیوست»²

در آن 2 ماه "هیأت کشتار" با طرح سؤالاتی از زندانیان، آنان را به جوخه اعدام می سپردند. این "حضرات" حتی تلاش می کردند تا زندانی را بفریبند و زندانی سرانجام آن چه را بگوید که اعدام مجازاتش باشد. شیوه ای که حتی مأمورین تفتیش عقاید (انکیزیسیون) قرون وسطی هم پیشه نکرده بودند. آنان به زندانیان اطمینان می دادند که محاکمه ای در کار نیست، و برای اعلام عفو عمومی و جدا کردن زندانیان مسلمان از غیر مسلمان آمده اند.³

" هیأت کشتار" ابتدا از قربانیان خود می خواستند نام سازمانی را که به آن وابسته بودند، اعلام کنند. اگر در پاسخ گفته می شد "مجاهدین"، بازجویی پایان می یافت، و زندانی اعدام می شد.

اگر نام سازمانی "منافقین" گفته می شد، این سؤال ها را طرح می کردند:

- آیا حاضرید دوستان سابق خود را تقبیح کنید؟

- آیا حاضرید این کار را جلوی دوربین (تلویزیون) انجام دهید؟

- آیا حاضرید به ما در به دام انداختن دوستان خود کمک کنید

²- آبراهامیان، یرواند: کشتار تابستان 67، سال 1372، برگرفته از سایت اخبار روز، دهم شهریور ماه 1383.

³- بقایی، غلامرضا: زندان یونسکو "دزفول" و آن تابستان سیاه، سایت اینترنتی "اخبار روز"، شهریور 1382 (بخشی از این مطلب در "اتحاد کار" شماره 112 چاپ شده است.)

- آیا حاضرید نام کسانی را که پنهانی به سازمان سمپاتی دارند، فاش کنید؟
- آیا حاضرید به جبهه های جنگ ایران و عراق بروید و از میان میدان های مین گذاری شده دشمن عبور کنید؟
- پس از پنجم شهریور ماه (27 آگوست)، کمیسیون، توجه خود را به چپ گرایان متمرکز ساخت.
- کمیسیون ضمن دادن اطمینان به این که فقط می خواهد مسلمانانی را که به فرایض دینی خود عمل می کنند، از کسانی که این فرایض را به جای نمی آورند، جدا کند، از آن ها خواست که به این پرسش ها پاسخ گویند:
- آیا شما مسلمانید؟
- آیا به خدا اعتقاد دارید؟
- آیا به بهشت و جهنم معتقد هستید؟
- آیا محمد را به عنوان خاتم الانبیا قبول دارید؟
- آیا در ماه رمضان روزه می گیرید؟
- آیا قرآن می خوانید؟
- آیا ترجیح می دهید با یک مسلمان هم بند شوید و یا یک غیرمسلمان؟
- آیا حاضرین زیر ورقه ای را دایر بر این که به خدا، به پیغمبر و به قرآن و به روز رستاخیز ایمان دارید، امضا کنید؟
- آیا در خانواده ای بزرگ شده اید که پدر در آن نماز می خواند، روزه می گرفت و قرآن می خواند؟⁴

و به این ترتیب به گونه ای نابا و رانه هزاران زندانی سیاسی و عقیدتی قربانی شدند. قتل عام زندانیان سیاسی و عقیدتی در مرداد و شهریور سال 1367، زنده ماندگان و شاهدانی دارد. رضا یکی از جان به دربرندگان از این قتل عام سخن می گوید:

«طبعاً زندانی ها براساس آخرین خبر وضعیت خود را تحلیل و ارزیابی می کردند. شادی ناشی از پذیرش قطعنامه و پایان جنگ، وضعیت اقتصادی بد رژیم در ادامه جنگ، تظاهرات ضد جنگ و شعارهای ضد جنگ در حمله های موشکی عراق به شهرها، پس گرفتن شعارهای جنگ طلبی رژیم با خوردن جام زهر، مواردی واقعی بودند که به تفکر زندانی ستمگیری مثبت و در ادامه این تفکر دیدن وضعیت بسیار نزدیک برای رهایی از زندان بود. در این شرایط گروه، گروه از صبح زود زندانیان را صدا کرده و از بند بیرون می بردند و به زندانیان این طور القا می کردند که این ها را می خواهند به زندان دیگری منتقل کنند و یا می خواهند بند کسانی را که نماز می خوانند از بند بی نمازها جدا کنند. با توجه به این که این موارد سابقه داشت و از آن جا که هیچ گونه ارتباطی با بیرون نبود که بتوان به صحت یا عدم صحت آن پی برد، این کار برای زندانیان قابل قبول بود. ابتدا نیروهای مجاهدین را از بند خارج کردند، بعد نوبت به نیروهای چپ رسید. صبح زود نگهبان بند اسامی 24 نفر از زندانیان را خواند. اسامی برخی از آن ها عبارت بود از کمال صدر، علیرضا تشید، حسین صدرایی، کاظم خوشابی، منوچهر سرحدی زاده، سیف الله غیاثوند، منصور دلالت زاده جهانگیری، کامبیز گل چوبیان، حسین قلم بر، علیرضا دریاباری، مصطفی حقیقت، سعید حدادی مقدم، غلامحسین صباغ پور و...

از همان ابتدا با القا این که می خواهند بند نماز خوان ها را از بی نمازها جدا کنند ما را به صف به داخل بند 209 بردند، جلو بند به صف و با چشم بند ما را نگه داشتند، هنوز اگر نگوییم خوش بینی ولی بدبینی هم وجود نداشت. طوری که هم بندی کنار من که دکتر بند هم بود و می دانست من ناراحتی گوارشی دارم به من گفت: "رضا قرص هایت را آورده ای؟ ممکن است چند روزی علاف شویم." مأموران زیادی در این محوطه در رفت و آمد بودند و با خشونت مراقب بودند که زندانیان با هم صحبت نکنند. یک به یک افراد را صدا می کردند و بعد از دقایقی برمی گشتند و به امر زندانبان در یک طرف راهرو قرار می گرفتند. هیچ گونه امکان تماس نبود تا بتوانیم بفهمیم که چه می گذرد، تا این که نوبت من شد.

مأموری مرا با خود به نزدیک در اتاقی برد، در را باز کرد و وقتی که من وارد شدم گفت چشم بندت را بردار و بنشین. چشم بند را برداشتم و روی صندلی نشستم، رو به روی من میز "ال" بزرگی قرار داشت، ابتدای میز نیری حاکم شرع و دو پاسدار بالای سرش ایستاده بودند بعد از آن رازینی، بعد از او مسئولان زندان و در ادامه بازجوها و روی میز در مقابل آن ها پر از پرونده. رازینی پرسید: تو مسلمان هستی؟ من پاسخ دادم: بله. بعد پرسید: خدا را قبول داری؟ من گفتم: بله. گفت: نماز می خوانی؟ گفتم: بعضی اوقات. او گفت: می دانی اگر مسلمان باشی و نماز نخوانی تعزیر دارد، در همین زمان که رازینی صحبت می کرد نیری یک ورقه به دست پاسدار کنار میزش داد و گفت: او را ببرید و رو به من کرد و گفت: اتهام... (نام جریان سیاسی که به آن تعلق داشتم را ذکر کرد) و پذیرش خدا؟ و در لحن اوو سؤالش این حس القا می شد که حرف مرا باور نکرده است. دوباره چشم بند زده و از اتاق به اصطلاح دادگاه توسط دو پاسدار به هواخوری های کوچک سربندهای انفرادی هدایت شدم. در آن جا یک صندلی گذاشته بودند، ورقه را به من دادند و گفتند این ورقه را پر کن و رفتند. هواخوری با میله های آهنی مشبک مسدود می شد و آسمان پیدا بود. ورقه را نگاه کردم، دستخطی کپی شده، نوشته بود: این جانب (چند نقطه که متهم اسم خود را بنویسد) در کمال صحت و سلامت اعلام می نمایم که مسلمانم و توحید، معاد و نبوت را قبول دارم و نمازهای (جای خالی که متهم بنویسد) خود را می خوانم.

اسم را در جای خالی نوشتم ولی جای نماز را پر نکردم. پاسدارها برگشتند. برگه را دیدند گفتند چرا پر نکردی الان وضعیت طوری نیست که بخواهی ادا در بیاوری، لحن آن ها احساس غریبی در من ایجا کرد که نمی توانستم آن را برای خود توضیح دهم. بالاخره گفتند که 5 دقیقه بیشتر فرصت ندارم که برگه را تکمیل کنم. دوباره رفتند و من نوشتم، سعی می کنم نمازهای یومیه خود را بخوانم. پاسدارها برگشتند و برگه را گرفتند و من را با خود به راهرو برگرداندند و در طرف دیگری نشانده که تعداد کمتری از زندانیان نشسته بودند، و بعد ما را که تعدادمان کمتر بود به اسامی خواندند و به بند دیگری انتقال دادند.

بعد از مدتی هنوز بحث بین زندانیان باقی مانده وجود داشت که دیگر زندانیان را کجا برده اند؟ آن ها در کجا هستند؟ مفهوم این دادگاه و این جا به جایی چیست؟ تا این که ملاقاتی ها دوباره شروع شد و زندانیان باقی مانده در زندان اوین از طرف خانواده هایی که به ملاقات آمده بودند متوجه شدند که رفق و هم بندی های دیگرشان اعدام شده اند.

تأثیر این روندهای متناقض شدید، تصور عقب نشینی رژیم و آزادی زندانیان و اعدام ناباورانه این همه انسان های شرافتمند موجب در هم ریختگی روحی و روانی بازماندگان شد به طوری که در برخی موارد سقف مقاومت تا پذیرش همکاری با رژیم پایین آمد.⁵ توفیق عظیمی یکی دیگر از جان به دربرندگان از قتل عام سال 1367 می نویسد:

«طی دو بیست سال گذشته در تاریخ خونبار میهن مان هرگز جنایتی هولناک تر از قتل عام زندانیان سیاسی در آن تابستان سیاه (67) به وقوع نپیوسته است و شاید از این رو نیز باشد، حتی آن ها که از صفت دگراندیش در داخل استفاده می کنند هنوز شهامت طرح کردن آن کشتار وحشیانه هزاران انسان بی دفاع را ندارند، و شاید این توافقی است که بین اصلاح طلب و محافظه کار صورت گرفته و آن را خط قرمزی قرار داده اند. آن ها به خوبی از دستور امام بزرگوارشان با خبرند و نیک می دانند که چه رخ داده است. بیست و هشتم تیر ماه سال 67 یک روز پس از پذیرش آتش بس، زندان اوین، بند شش در اضطرابی غیر قابل تصور فرو رفته است، حال چه خواهد شد؟ آیا وقت آن رسیده که مسئله زندانیان سیاسی را رژیم برای همیشه حل کند؟ پس از ظهر با خبر می شویم که دوازده نفر از زندانیان را از سالن سه و پنج بیرون برده اند. به کجا؟ نمی دانیم! ما در سالن شش 375 نفر بودیم اعضا و هواداران تمامی تشکل های سیاسی. با تمامی دقت خود رفتار پاسداران را زیر نظر داشتیم چه وقت آمارگیری و چه وقت آوردن غذا. علائمی که دریافت می کردیم خبر از سری بودن کاری می داد.

همان شب تمامی تلویزیون ها را جمع کردند. به فاصله دو روز پس از آن اسامی زندانیان سالن شش را از بلندگو خواندند و گفتند خوانده شده ها با چشم بند به زیر هشت بیابند. چشم بندها را زدیم و به صف ما را سوار مینی بوس های اوین کردند. هیچ کدام از ما نمی دانستیم به کجا می رویم. با هوشیاری مسیر مینی بوس را پیگیری می کردیم. پس از چندین مرتبه بالا و پایین رفتن محوطه زندان اوین همگی ما را کنار تپه شمالی اوین پیاده کردند و ما در حالت انتظار بیشتر از پنج ساعت را سپری کردیم. حق حرف زدن با یکدیگر را نداشتیم. فضای سنگینی از سکوت و اضطراب وجود تک تک ما را در خود گرفته بود. گاهی با ایما و اشاره می پرسیدیم این وقت شب با زندانی چکار می توانند داشته باشند؟ اما خبری از پاسخ نبود.

صدای کوبیدن پوتین های پاسداران به زمین و فریاد آنان و شعار (خمینی عزیزم بگو تا خون بریزم) را شنیدیم. می شد حدس زد یک صد نفر هستند و هر لحظه بیشتر به ما نزدیک می شدند. طی این مدت انتظار، صدها بار احساس دریدن قلبم توسط گلوله پاسداران را از سر گذراندم. اول فکر می کردم که تنها من چنین تصویری را در ذهنم ساخته ام اما بعداً متوجه شدم بیشتر زندانیان چنین احساسی را داشته اند. با بستن چشم بند در آن تاریکی تنها قادر بودیم که احساس کنیم حادثه ای در حال شکل گیریست. دوباره همگی ما را سوار مینی بوس کرده و به انفرادی آسایشگاه بردند. در آن جا با خواندن اسامی، ما می بایست رو به دیوار با چشم بند بایستیم و لباس خود را درآورده آماده رفتن به سلول های انفرادی باشیم. هنوز اذان صبح را از بلندگوها پخش نکرده بودند که صدای یکی از شکنجه گران به نام مجید قدوسی را شناختم که فریاد می زد تن هیچ کس زیر پوش

⁵ - به یاد آن همه جان های بی قرار، سخنرانی رضا در مراسم بزرگداشت خاطره اعدام شدگان تابستان 67، دانشگاه تورنتو (کانادا)، سپتامبر 2003، (شهروند، شماره 635، جمعه 28 شهریور 1382).

نباشد و با مائژیکی که داده می شود نام خودو نام پدرتان را روی بدنتان بنویسید. آن هایی که شهرستانی هستند نام شهرستانشان را هم بنویسند.

نوشتن اجباری بود و نوشتیم. آن گاه به داخل سلول انفرادی رفتیم و در را بستند. ساعت ها صدای باز و بستن درب سلول ها به گوش می رسید. چند روز پس از انتقال به انفرادی اسامی عده ای دیگر خوانده شد باز هم چشم بند زده آماده بودیم برای رفتن به دادگاه ویژه. پشت سر هم راه می رفتیم تا رسیدیم به ساختمان اداری قدیمی اوین. بیشتر از دویست نفر بودیم بعضی از هم بندان را برای چندمین بار بود که به دادگاه ویژه می آوردند و همان ها بودند که اطلاعات جدیدی از نوع برخورد هیئت هفت (سه) نفره خمینی به بقیه می دادند. در طبقه دوم اتاقی را به دادگاه اختصاص داده بودند. در زیرزمین همین ساختمان وسایل دار زدن را مستقر کرده بودند. در دادگاه رئیسی که دادستان تهران بود حکم نهایی را می خواند و مجری آن حاج مجتبی از شکنجه گران قدیمی اوین بود که فریاد می زد زندانی به بند یا زیرزمین برده شود.

از آن صف دویست نفر سی و پنج نفر بودیم که ما را به بند برگرداندند و دیگر هرگز بقیه را ندیدیم. در همین ایام شبی که دچار تب و لرز شده بودم مرا به بهداری اوین بردند. در بین راه استخر بزرگ اوین که جلو سالن آسایشگاه قرار دارد را، پر از دمپایی و کفش های هم بندان مان دیدم، بیشتر از هزار جفت کفش که روی هم ریخته شده بودند.

اوایل شهریور تعدادی از ما را به سالن 325 منتقل کردند و در آن جا بود که فهمیدم چه فاجعه ای رخ داده. هر روز اسامی تعدادی را می خواندند. زندانی لباس می پوشید و می رفت. قبل از رفتن آقای عباس امیرانتظام با حالتی از احترام با زندانی از کنار تک تک ما می گذشت. اواسط شهریور 67 حسین زاده که معاون زندان اوین بود به داخل بند آمد از میان زندانیان داریوش کایدپور را مخاطب قرار داد و گفت چکار می کنی داریوش؟ داریوش با استواری فریاد زد باد می کارم تا طوفان درو کنم. فردای آن روز داریوش کایدپور، رضا باقری، علیرضا تشدید، علیرضا صمدی، سعید متین، سعید طباطبائی، سعید خواجه نوری، حسین فتحی و... را با کلیه وسایل صدا زدند و بردند. پس از آن نوبت به بند سران حزب توده رسید. اسامی علیرضا زارع، گلاویژ، کیهان، قائم پناه، دکتر بهرام دانش، جودت، که همگی از رهبران حزب توده بودند را خواندند و بردند.⁶

بدون شک سال 67 به نام سالی که یکی از سیاه ترین جنایت ها علیه بشریت رخ داده است، در خاطره ها خواهد ماند. من به نام یکی از بازماندگان آن قتل عام خونین هرگز از آقای سعید حجاریان که در آن زمان در رأس کار بوده انتظار ندارم که با نوشتن و یا گفتن ناگفته ها که تردیدی ندارم ایشان اطلاعات بسیار کاملی از آن واقعه دارند را برای ثبت در تاریخ در اختیار مردم قرار دهند. چون لازمه این کار داشتن وجدان و شرافت انسانیست. دیر یا زود عمر و بقای این نظام ستمگر و قرون وسطایی به سر خواهد رسید و کم نخواهند بود کسانی که به یک دادگاه ملی و عادلانه خوانده شوند، و بایستی پاسخگوی این سکوت سنگین شوند. ما هر سال در چنین روزی فریاد برخواهیم آورد که "داد می خواهیم، داد"⁷

⁶ - ر ک به: کتاب 4 جلدی "نه زیستن، نه مرگ"، از ایرج مصداقی، توسط نشر آلفابت سوند منتشر شد. در این اثر 4 جلدی روزشمار کشتار 67 در جلدی مستقل (جلد سوم) توسط مصداقی روایت شده است.

⁷ - عظیمی، توفیق: تابستان سیاه 67، سایت اینترنتی اخبار روز، بیست و سوم مرداد ماه سال 1383.

صدر فتوا های جنون آمیز از سوی آیت الله خمینی و و آخوند های مشابه اش ادامه یافت. آیت الله خمینی پس از کشتار بزرگ زندانیان سیاسی و عقیدتی، فتوای قتل سلمان رشدی، نویسنده ی انگلیسی هندی تبار را به خاطر نوشتن کتاب "آیات شیطانی" صادر کرد (25 بهمن ماه 1367، 29 فوریه 1989).⁸

آیت الله خمینی در اطلاعیه ای تأکید کرد:

«اگر نویسنده ی کتاب آیات شیطانی توبه کند و زاهد زمان هم گردد بر مسلمان واجب

است با جان و دل تمامی هم خود را به کار گیرد تا او را به درک واصل کند.»

این فتوا اگر چه سیاست بازی هایی را دنبال می کرد^۳ اما نماد دگراندیش کشی ی تفکر و رفتار آیت الله خمینی نیز بود. آیت الله خمینی مرگ را پاسخ توهین سلمان رشدی به اسلام می دانست حال آن که بدترین توهین ها به اسلام و پیامبرش را پیش از سلمان رشدی در کتاب "23 سال" می شد خواند، و البته «نویسنده 23 سال در زندان جمهوری اسلامی اعدام نشد؛ آن هم زمانی که صدها نفر را هر روز اعدام می کردند. مرحوم ناصر یگانه می گفت در زندان علی دشتی به او گفته بود که به حکم شخص آیت الله خمینی است که او را اعدام نمی کنند.»⁹

پس از کشتار بزرگ و فتوای جنجالی قتل سلمان رشدی¹⁰ آیت الله خامنه ای، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، آیت الله جنتی، آیت الله مصباح یزدی، آیت الله محمد یزدی، و ده ها معمم و غیر معمم، سیاست گزار موج جدید ی از کشتار آزاداندیشان و آزادی خواهان میهن مان شدند. سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، رادیو و تلویزیون، سازمان تبلیغات اسلامی، برنامه ریزان برنامه "هویت"، "چراغ" و... در رادیو تلویزیون، جناح بازار "هیئت مؤتلفه اسلامی"، و... و روزنامه های کیهان، رسالت، جمهوری اسلامی، هفته نامه کیهان هوایی، صبح و... ارگان های تبلیغاتی و اجرایی توطئه علیه دگراندیشان و مخالفان سیاسی و عقیدتی، و کشتار آنان شدند.

این "حضرات" در ادامه کشتار دگراندیشان و مخالفین در زندان ها، از طریق سازمان دهی "گروه های فشار و کشتار" فاجعه ی قتل های زنجیره ای و فجایعی دیگر بوجود آوردند، فجایعی که به اشکال مختلف هنوز ادامه دارد.

در این میان آنچه چشمگیر است تلاش رهبران حکومت اسلامی در لاپوشانی جنایت هولناک سال 67 است. پس از گذشت 18 سال از آن "سال سیاه" هنوز در ایران سخن گفتن از فاجعه ی کشتار سال 67 عبور از خط قرمزی ست که آنسوی اش ورود و پا گذاشتن به شکنجه گاه ها و زندان های حکومت اسلامی معنا می دهد.

در ایران اما خانواده های قربانیان این فاجعه بی هراس از تهدید و شکنجه و زندان داد خواه این بیداد بزرگ اند. دو روز نامه نگار شجاع نیز از این بیداد سخن گفته اند، آرش سیگارچی، که هنوز توان سخن گفتن از کشتار سال 67 را می پردازد و به 14 سال حبس محکوم شده است و دیگری اکبر گنجی، که می دانیم بر او چه گذشته است.

برخی از نیروها و چهره های مخالف حکومت اسلامی نیز در خارج از کشور در افشای این جنایت بزرگ نقش ایفا کرده اند اما نه آنگونه شایسته و بایسته، و کار ساز.

⁸ - ر. ک. به: بولتن آغازی نو، ویژه سلمان رشدی، سال چهارم، فروردین 1372

^۳ - آبراهامیان، پرواند، کشتار تابستان ۶۷.....

⁹ - برقی، محمد: ایران در پرتو جهان اسلام (1)، شهروند، شماره 651، جمعه 19 دی ماه 1382.

¹⁰ - "سلمان رشدی"، اعلام کرد که از گرویدن به اسلام پشیمان شده است، سخنرانی در امریکا، ایران تایمز، شماره 1064، جمعه 14 فروردین 1371.

بهر گونه , 18 سال از کشتار بزرگ سال 67 گذشت , این کشتار اگرچه بزرگترین اما تنها کشتار دگر اندیشان و مخالفین سیاسی و عقیدتی توسط حکومت اسلامی نبود , و نخواهد بود . تا به امروز نزدیک به 28 سال است که درهای " هولوکاست " های حکومت اسلامی به روی بازماندگان قربانیان , مردم ایران و جهانیان بسته است , در پس این درها شریعت مداران همچنان به جنایت مشغول اند . فاجعه کشتار بزرگ سال 67 یک نمونه ی افشا شده است , فاجعه ای هولناک که نباید اجازه داد فراموشی به آن نزدیک شود .